

انتساب مسئولیت کیفری به اشخاص حقوقی

در نظام کیفری ایران و انگلستان*

- محسن شریفی^۱
- محمدجعفر حبیب‌زاده^۲
- محمد عیسایی تفرشی^۳
- محمد فرجیها^۴

چکیده

عدم تکافوی ضمانت اجراهای اداری و مدنی در مهار فعالیت‌های خطرناک اشخاص حقوقی، نظام‌های حقوقی همچون انگلستان - از قرن ۱۹ - و اخیراً ایران - از ۱۳۹۲/۲/۱ - را بر آن داشته است تا بر پایه دلایلی چون واقعیت جرم‌شناختی، مشابهت مبانی پذیرش مسئولیت مدنی و مسئولیت کیفری این اشخاص، دقت بیشتر اعضا و سهام‌داران در انتخاب مدیران، دشواری شناسایی اشخاص حقیقی مقصّر، مسئولیت کیفری آنان را به رسمیت بشناسند. اما پذیرش این مسئولیت

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۵/۲۲ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۰/۲۱.

۱. دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی (نویسنده مسئول) (mohsen.sharifi181@yahoo.com).
۲. استاد دانشگاه تربیت مدرس (habibzam@modares.ac.ir).
۳. استاد دانشگاه تربیت مدرس (tafreshi@modares.ac.ir).
۴. استادیار دانشگاه تربیت مدرس (m.farajiha@yahoo.com).

همراه با این سؤال اساسی است که معیار انتساب جرم به شخص حقوقی چیست؟ چگونه می‌توان عنصر تقصیر را به این موجود اعتباری نسبت داد؟ دکترین حقوقی در خصوص چگونگی انتساب جرم به شخص حقوقی، به مدل واحدی قائل نیست. برخی از این مدل‌ها چون مسئولیت نیابتی، با توسل به اصل نمایندگی، به مسئولیت غیر مستقیم برای شخص حقوقی قائل هستند. در مقابل، بعضی دیگر از مدل‌ها همچون دکترین همانندسازی و دکترین سیاست شخص حقوقی، مسئولیت را مستقیماً متوجه این موجود می‌کنند. این جستار ضمن پاسخ به پرسش‌های بالا و بررسی رویکرد دو نظام مذکور، بر این فرض استوار است که مدلی از مسئولیت مناسب‌تر است که بر پایه‌ی قصور سیستمی استوار باشد.

واژگان کلیدی: شخصیت حقوقی، جرم، قصد و اراده، مسئولیت غیر مستقیم، مسئولیت مستقیم.

مقدمه

در قلمرو کیفری، اشخاص حقوقی واقعیت و پدیده‌ای حقوقی به شمار می‌روند که از دو منظر در آن تأمل می‌شود:

منظر نخست، فعالیت این اشخاص و جرایم آنهاست؛ جرایمی که از آنها تحت عنوان جرایم ناشی از شخصیت حقوقی نام برده می‌شود^۱ و مسئولیت کیفری اشخاص حقیقی مرتکب را دامن می‌زند (Well, 2001: 5-6).

منظر دوم که مهم‌تر می‌نماید، مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی^۲ به عنوان موجودی مستقل و قاصد در کانون توجه است؛ مسئولیتی که قابل انتساب به خود گروه یا شخص حقوقی و نه اعضا و اجزای تشکیل دهنده آن است. نظام‌های حقوقی دیرزمانی است که تردید خود را در پذیرش مسئولیت مدنی اشخاص حقوقی کنار گذاشته و آنها را در زمره تابعان حقوق مدنی قرار داده‌اند، هرچند در قلمرو کیفری، مسئولیت اشخاص مزبور با تأخیری بیشتر و تأملی افزون‌تر پذیرفته شده است. دلیل این درنگ طولانی، ویژگی فرمانداری قوانین کیفری و حاکمیت تفکری بود که بر پایه دلایلی چون ناممکن بودن اجرای بعضی از مجازات‌ها، وفاداری به اهداف مجازات، پابندی به

1. Group or corporate crime.
2. Legal persons criminal liability.

اصل شخصی بودن مجازات و از همه مهم‌تر فقدان اراده و قصد در نزد اشخاص حقوقی، آنان را فاقد اهلیت پذیرش مسئولیت کیفری می‌دانست (اردبیلی، ۱۳۹۱: ۲۰/۲-۲۲). مایکل مور^۱ انگلیسی در پاسخ به اینکه چرا اشخاص حقوقی، هم‌سنگ با حیوانات، جمادات و انسان‌های نابالغ و دیوانه، فاقد اهلیت و قابلیت مؤاخذه تلقی شده‌اند می‌نویسد: اسناد تقصیر به مرتکب مستلزم دو اصل عقلانیت^۲ و استقلال فردی^۳ است. بر پایه عقلانیت، تصورات و امیال انسان در نهاد او شکل می‌گیرد و در عالم خارج عینیت می‌یابد و او می‌تواند برای ظهور و بروز اندیشه‌های خود به برهان متوسل شود و اسباب آن را تبیین نماید. از جهت دیگر، انسان بر پایه استقلال فردی قادر خواهد بود جسم خود را هدایت نماید و بر آن نظارت کند. به این ترتیب، حاکمیت فرد بر خود، صفتی مهم در نزد اوست تا از این رهگذر بتواند اعمال خود را هدایت و آمال خود را به منصه ظهور رساند. ماحصل کلام آنکه به انقیاد درآوردن رفتار و فرمانروایی بر نفس و روان فقط به دست موجود طبیعی به نام انسان ممکن است و لاغیر (Moore, 1985: 23).

با این همه، احتراز از دشواری و پیچیدگی ناشی از عدم شناسایی شخص حقیقی مقصر، به ویژه در شرکت‌ها و اشخاص حقوقی بزرگ و غیر متمرکز که قصور یا خطای فردی در قیاس با نارسایی سیستمی، مدیریتی و فرهنگ سازمانی^۴ در وقوع حوادث ناگوار کمرنگ است و نیز تشویق اشخاص حقوقی به اتخاذ تدابیر پیشگیرانه و به کارگیری وسایل مورد نیاز در جهت تقلیل صدمات عمومی احتمالی و همچنین تضمین ترمیم خسارت‌ها و لطمه‌های وارد شده بر بزه‌دیدگان، نظام‌های حقوقی را یکی پس از دیگری به پذیرش مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی ترغیب کرده است (امیدی، ۱۳۹۱: ۲۲۷). دیدگاه‌ها در این باره که بر چه مبنایی می‌توان مسئولیت را به این اشخاص منتسب کرد، مختلف است. نظریه نمایندگی^۵ یا مسئولیت نیابتی^۶ که خاستگاه آن

1. Michael Moore.
2. Rationality.
3. Individual autonomy.
4. Organizational culture.
5. Agency theory.
6. Vicarious liability.

انگلستان است، مسئولیت را به صورت غیر مستقیم^۱ متوجه شخص حقوقی می‌نماید. نظریه شخصیت ثانویه یا همانندسازی - شناسایی هویت^۲ - که ریشه در همین نظام دارد، به انتساب مستقیم مسئولیت به اشخاص حقوقی از طریق مأموران هدایت‌گر آنها - مغز متفکر^۳ - معتقد است. نگرش سیستم‌مدار به اشخاص حقوقی و انتساب جرم به آنها بر پایه اتکا به فرهنگ سازمانی، رویکرد دیگری است که از سال ۲۰۰۷ میلادی - منبعت از نظام کیفری استرالیا - مورد استقبال حقوق انگلستان قرار گرفته است (Wells, 2011: 2-3). در نظام کیفری ایران نیز که مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی به عنوان یک قاعده و نسبت به عموم جرایم در تاریخ ۱۳۹۲/۲/۱ مورد استقبال قانون‌گذار قرار گرفته است، انتساب جرم به اشخاص حقوقی بر پایه نظریه نمایندگی به عنوان یک قاعده، استوار گردیده است.^۴ با این توصیف، باید دید فواید و کاربرد هر یک از نظریه‌های مورد اشاره چیست؟ نارسایی هر یک از این مکانیزم‌ها در فروگشایی مسئله انتساب جرم به شخص حقوقی کجاست؟ از میان مدل‌های انتساب جرم به شخص حقوقی، کدام یک از جامعیت بیشتری برخوردار است؟ این جستار ضمن توصیف هر یک از رویکردهای مذکور، به این پرسش‌ها پاسخ خواهد داد.

۱. مسئولیت غیر مستقیم^۵

جرم پدیده‌ای است استوار بر ارکان دوگانه مادی و روانی به طوری که بدون هر یک از مؤلفه‌های مذکور، ساختار حیاتی آن و مآلاً مسئولیت کیفری شکل نخواهد گرفت.

۱. Indirect liability. تعبیر مسئولیت نیابتی به مسئولیت غیر مستقیم یا جانشینی به این دلیل بود که در آن رفتار مجرمانه کارمند یا مستخدم در برابر رفتار مجرمانه شخص حقوقی محسوب نمی‌شد و به طور مستقیم آن را مسئول نمی‌ساخت. از این رو برای انتساب مسئولیت به شخص حقوقی از مدل مسئولیت غیر مستقیم که قائل به مسئولیت شخص مزبور در قبال رفتار مستخدم است، استفاده شد.

2. Alter ego or identification theory.

3. Brain thought.

۴. با وجود این، تبصره ماده ۱۴ قانون مجازات اسلامی با تأکید بر احراز رابطه بین رفتار شخص حقوقی و نتیجه زیانبار به عنوان شرط محکومیت آن، از مسئولیت نیابتی عدول و به مسئولیت سازمانی گرایش نشان داده است. پس در انتساب قتل به شخص حقوقی، معیار اخیر مدنظر محاکم قرار خواهد گرفت.

5. Indirect liability.

وفق قواعد عمومی حاکم بر حقوق کیفری، اصولاً مسئولیت متوجه کسی است که از عهده تحقق ارکان جرم برآمده باشد (Husak, 1995: 213). با این همه، در برخی از حالات و بر حسب ضرورت اجتماعی بر اساس نظریه مسئولیت نیابتی - مأخوذ از اصل نمایندگی - گاه مسئولیت بر اشخاصی تحمیل می‌شود که در شکل‌گیری اجزای جرم دخالت مستقیمی ندارند. این نظریه که خاستگاه آن حقوق جزای انگلستان است، مشعر به این نکته است که اشخاص حقوقی - همانند کارفرمایان حقیقی - نماینده کارکنان خود، اعم از فرودست و فرادست محسوب می‌شوند و در قبال خطای کیفری آنها مسئول و پاسخ‌گو هستند. مطابق این نظریه، اشخاص حقوقی به علت ماهیت فرضی خود قابل قیاس با اشخاص حقیقی نیستند و همچون آنها نمی‌توانند مرتکب جرم شوند، جز آنکه از طریق خدمه خود به این پدیده، جامه عمل پوشانند (Wells, 2001: 94). پس اگر خدمه در حین انجام وظیفه یا به سبب آن مرتکب جرمی شوند، علاوه بر خود، شخص حقوقی را نیز مسئول می‌سازند. بدین سان نظریه موصوف، با هدف فروگشایی معضل انتساب ارکان مادی و روانی جرم به شخص حقوقی - به صورت عاریه‌ای - و تسهیل محکومیت آن به منصفه ظهور رسیده است (Pieth & Ivory, 2011: 23).

در نظام کیفری انگلستان نظریه مسئولیت نیابتی، نخست در خصوص جرایم با مسئولیت مطلق، آن هم جرایم مبتنی بر ترک فعل^۲ پذیرفته شد؛ چه تصور غالب نظام‌های پیشین - تا سال ۱۹۰۰ - آن بود که این اشخاص نه مغزی برای اندیشیدن دارند و نه فیزیکی برای رفتار نمودن. به همین منظور، تحمیل مسئولیت بر چنین موجوداتی صرفاً به جهت جرایمی که برای تحقق، از یک سو نیازمند کنش و رفتار مثبتی نیستند و از دیگر سو منوط به احراز تقصیر از سوی فاعل آنها نمی‌باشند، قابل تصور می‌نمود. بنابراین یک شرکت ممکن است به خاطر قصور در ارائه گزارش سالانه به مقامات ذی‌ربط و قصور در کنترل فاضلاب‌های خود و امثال آن، محکوم و مجازات شود

۱. یادآور می‌شود، این امر شبیه مسئولیت ناشی از معاونت که در آن متهم باید خود عملی را انجام دهد و حداقل مباشر جرم را کمک یا تشویق نماید، نیست. در مسئولیت نیابتی اعمال یک فرد به دیگری نسبت داده می‌شود؛ حتی اگر آن دیگری از اینکه جرمی در حال تکوین است، به طور کامل ناآگاه بوده باشد (کلارکسون، ۱۳۹۰: ۷۰-۷۱).

2. Omission.

(Ashworth, 1992: 86).^۱ اما وجود مسائل عملی و سوءاستفادهٔ عدیدهٔ شرکت‌ها برای کسب سود بیشتر و نیز فاصله گرفتن نظام حقوقی انگلستان از نظریهٔ فرضی انگاشتن اشخاص حقوقی موجب شد تا به تدریج محاکم دامنهٔ مسئولیت کیفری این اشخاص را به جرایم مبتنی بر فعل نیز توسعه دهند و اذعان کنند به همان میزان که محکوم کردن اشخاص حقوقی به خاطر عدم رفع مانع، توجیه‌پذیر است، محکوم نمودن آن‌ها برای ایجاد مانع نیز ممکن خواهد بود یا همان‌گونه که قصور در اعمال نظارت بر اعمال خدمه از سوی یک شرکت زمینهٔ محکومیتش را فراهم می‌سازد، ترغیب این شخص به نقض استانداردهای قانونی نیز موجبی برای مسئول شناختن آن خواهد شد (Pieth & Ivory, 2011: 23).^۲

با این تعلیل می‌توان قلمرو نظریهٔ نمایندگی را از یک سو مضیق و از سوی دیگر موسع ارزیابی کرد. مضیق از این حیث که صرفاً جرایم مادی را شامل می‌شود و انبوه جرایم نیازمند به عنصر روانی را همچون جعل، کلاهبرداری، تقلب مالیاتی و قتل که توسط اشخاص حقوقی رخ می‌دهند، در بر نمی‌گیرد.^۳ موسع از این جهت که مطلق

۱. رأی صادره علیه شرکت راه‌آهن بیرمنگهام به دلایل عدم اجرای حکم دادگاه دایر بر امحای پلی که بر روی جاده ساخته بود، مصدافی از تحمیل مسئولیت کیفری بر یک شخص حقوقی در قبال ترک فعل است (Leigh, 1977: 246).

۲. قانون حمایت از مصرف‌کننده مصوب ۱۹۸۷ انگلستان نمونه‌ای از مقررۀ موجد مسئولیت مطلق برای تولیدکنندگان کالاهای ناقص است که سبب خسارت به جان یا مال بزه‌دیدگان می‌شوند (براوون، ۱۳۹۰: ۲۴۸).

۳. چنان که در دعوی «آلفاسل علیه وودوارد» در سال ۱۹۷۲ شرکت متهم به دلیل آلوده کردن آب رودخانه از طریق ورود فاضلاب به آن به استناد قانون جلوگیری از آلودگی رودخانه‌ها محکوم شد و محکومیت مزبور، توسط مجلس اعیان ابرام گشت. همچنین با توجه به مسئولیت مطلق بودن جرم مزبور این مجلس ضمن ابرام حکم، مقرر کرد که کلمه «علیت» ملازمه‌ای با رکن روانی ندارد و صرف آلوده کردن رودخانه - رابطهٔ علّیت مادی - جهت مسئولیت شرکت کافی است (Child, 2005: 25).

۴. به رغم این، در دو مورد یعنی زمانی که قانون بالصراحه مسئولیت نیابتی را پذیرفته باشد، مثل بخش (۱) ۱۶۳ قانون صدور پروانه ۱۹۶۴ که مقرر می‌دارد: «هیچ کس نباید شخصاً یا به وسیلهٔ مستخدم یا نمایندهٔ خود برخی کارها را انجام دهد» و نیز در رابطه با دعاوی راجع به صاحبان جواز که به موجب آن دارندۀ جواز مسئولیت کلی را به کارمندان و اگذار کرده‌اند، دامنهٔ مسئولیت نیابتی به جرایم مستلزم عنصر روانی گسترش یافته بود. چندان که در پروندهٔ هوکر علیه راینسون (۱۹۷۳)، مسئول بار محلی که جواز فروش مشروبات الکلی داشت و اقدام به فروش مشروبات الکلی به یک نوجوان چهارده ساله کرده بود، در دادگاه با این استدلال که اعمال مسئول بار به عنوان اعمال شخص صاحب جواز محسوب می‌شود، محکوم گردید (کلارکسون، ۱۳۹۰: ۷۱).

جرایم ارتكابی از سوی خدمه - هرچند كم اهمیت- را قابل انتساب به اشخاص حقوقی می‌داند و افزون بر آن، كسب اجازه از این اشخاص را نیز مؤثر در مقام نمی‌داند. علت اصلی مخالفت رویه قضایی در تحمیل مسئولیت کیفری در قبال ارتكاب جرایم نیازمند عنصر روانی، غیر مستقیم بودن اسناد مسئولیت بر اشخاص حقوقی بر پایه نظریه نمایندگی است؛ چه اینکه آن‌ها بر این گمان بودند که به عاریه گرفتن عنصر روانی جرم از خدمه و کارمند از سوی اشخاص حقوقی نوعی انحراف در ساختار معمول مسئولیت کیفری - اصل فردی بودن مسئولیت کیفری- محسوب می‌شود. از سوی دیگر، تحمیل مسئولیت مستقیم به این قبیل اشخاص به علت عدم داشتن قوه عاقله و تفکر شدنی نیست. به همین دلیل، توسیع دایره مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی به ماورای جرایم با مسئولیت مطلق در مقطعی که موضوع مسئولیت کیفری اشخاص موصوف به تازگی نضج گرفته بود، دشوار می‌نمود و جز موارد استثنایی - مثل تصریح قانونی- از آن احتراز می‌شد. حال آنکه به نظر می‌رسد علت اصلی تحمیل مسئولیت نیابتی به اشخاص، اعم از حقیقی و حقوقی، وظیفه محتمل آنان در اعمال نظارت بر عوامل خود و پیشگیری از رخدادهای ناگوار و حوادث تلخ است. حال اگر بین تقصیر این اشخاص در انجام وظایف نظارتی و هدایتی و انجام تخلف از سوی نماینده، رابطه سببیت برقرار باشد، از عنصر روانی لازم برای سرزنش شدن برخوردار خواهند بود. کما اینکه نظام کیفری ایالت متحده آمریکا با راهبرد «مسئولیت مافوق و کارفرما»^۱ و بر اساس اصل نمایندگی،^۲ مسئولیت کیفری را نسبت به مطلق جرایم به شرط آنکه به نام شخص حقوقی و در حیطه وظیفه استخدامی نماینده رخ دهند، قابل اعمال می‌داند (Nanda, 2011: 62-66). گفتنی است که موقعیت نماینده در سلسله مراتب شخص حقوقی حایز اهمیت نیست و با اجتماع شرایط مذکور - که اثبات آن‌ها بر عهده نهاد تعقیب است- مسئولیت کیفری آن شکل می‌گیرد (Sahlool, 2013: 90-99). ناگفته پیداست که نظریه مسئولیت مافوق و کارفرما قلمرو مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی را بیش از حد گسترش می‌دهد؛ چه به قدرت کشف و ممانعت از ارتكاب جرم توسط این اشخاص به عنوان شرط دیگر

1. Superior respondeat.
2. Agency principle.

تحقق مسئولیت، واقعی نمی‌نهد؛ شرطی که در نظام کیفری هلند به صراحت مد نظر محاکم قرار گرفته است^۱ تا از بسط ناعادلانه نظریه مذکور جلوگیری شود. در این نظام که به پشتوانه «نظریه قدرت و پذیرش»^۲ به تبیین مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی پرداخته می‌شود، زمانی این اشخاص به جهت جرم ارتكابی کارمند، محکوم می‌شوند که قدرت کشف و ممانعت از وقوع جرم را دارا باشند و به علاوه، عمل کارمند را پذیرفته باشند (Keulen & Gritter, 2011: 182-184).

با توجه به مؤلفه‌های مسئولیت نیابتی باید احراز مسئولیت اشخاص حقوقی را متوقف بر اثبات مسئولیت شخص حقیقی مقصر دانست. در نتیجه، این نظریه قائل به تنزل تقصیر از شخص حقوقی به شخص حقیقی است. این راهبرد، در خصوص احراز مسئولیت اشخاص حقوقی کوچک مثل شرکت‌های دو یا سه نفره که تصمیمات و عملکرد اعضای آن مبین فرهنگ و خط‌مشی آن‌هاست با دشواری مواجه نیست. اما درباره اشخاص حقوقی بزرگ که سیستمی پیچیده و در هم تنیده دارند، کارآمد نخواهد بود. به همین دلیل، برخی نظام‌های کیفری مثل استرالیا و در پی آن انگلستان در جهت فائق آمدن بر این محدودیت، نسبت به پذیرش مسئولیت سازمانی اقدام نمودند که به آن خواهیم پرداخت.

در نظام کیفری ایران، چه در زمان پراکندگی مقرره‌های ناظر به مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی و چه در زمان انسجام یافتن و قاعده‌مند شدن این مسئولیت - قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در خصوص عموم جرایم و قانون جرایم رایانه‌ای مصوب ۱۳۸۸ در خصوص جرایم رایانه‌ای - مسئولیت کیفری نیابتی اشخاص مزبور همواره مدنظر بوده است. ماده ۴ قانون مربوط به مقررات امور پزشکی و دارویی و مواد

۱. کما اینکه در پرونده Kabeljauw (۱۹۸۱) شرکتی که متهم به تخلف از قواعد صید توسط یکی از کشتی‌های خود شده بود از سوی دادگاه تبرئه شد. استدلال دادگاه این بود که تجهیز کشتی موصوف از سوی شرکت به منظور صید مجاز بوده و این شرکت دستور صریح بر عدم تخلف به کشتی مزبور داده بود لکن کشتی مربوطه خودسرانه تخلف می‌نماید و برای شرکت نیز هیچ امکانی برای کشف این امر و جلوگیری از وقوع جرم وجود نداشته است (Field & Jorg, 1991: 163).

2. Power and acceptance theory.

خوردنی و آشامیدنی مصوب ۱۳۳۴^۱، ماده ۱۵ قانون اقدامات تأمینی مصوب ۱۳۳۹^۲ (منسوخ) و بسیاری از مقرره‌های دیگر، مسئولیت کیفری را بر پایه اصل نمایندگی بر اشخاص حقوقی بار نموده‌اند. نظر به اینکه ماده ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در مقام بیان مسئولیت عام اشخاص حقوقی قرار دارد، تأمل در مندرجات ماده مذکور و دقت در قلمرو مسئولیت نیابتی مورد اشاره، در این مجال خالی از اهمیت نیست. وفق ماده مورد نظر:

در مسئولیت کیفری اصل بر مسئولیت شخص حقیقی است و شخص حقوقی در صورتی دارای مسئولیت کیفری است که نماینده قانونی شخص حقوقی به نام یا در راستای منافع آن، مرتکب جرمی شود. مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی مانع مسئولیت اشخاص حقیقی مرتکب جرم نیست.

چنان که ملاحظه می‌شود، بر اساس این ماده، انتساب مطلق جرایم اعم از واجد یا فاقد عنصر روانی به شخص حقوقی ممکن دانسته شده و در این خصوص از الگوی مسئولیت مافوق و کارفرما بهره‌گیری شده است (اشتقاق، ۱۳۸۷: ش ۱۳/۳۳۵). خرده‌ای که می‌توان بر مقرر مزبور گرفت آن است که در انتساب عمل مجرمانه نماینده به شخص حقوقی، دستور یا رضایت مقامات عالی‌رتبه چنین شخصی را مؤثر در مقام قرار نداده و آن را مایه خدشه به مسئولیت او ندانسته است. با این توصیف، می‌توان نتیجه گرفت که قانون‌گذار مسئولیت کیفری شخص حقوقی را بر پایه اصل موسّع نمایندگی استوار نموده که خود، نوعی سخت‌گیری کیفری^۳ محسوب می‌شود. اشکال دیگر

۱. ماده ۴: «هر مؤسسه پزشکی و دارویی که امور فنی آن با اتکای پروانه اشخاص ذی‌صلاح به توسط افراد فاقد صلاحیت اداره می‌شود از طرف وزارت بهداشت تعطیل می‌شود...».

۲. ماده ۱۵: «هر مؤسسه‌ای که وسیله ارتکاب جرم گردد، از قبیل مؤسساتی که در آنها فروش اجناس قاچاق یا مواد مخدر یا سمیات غیر از آنچه برای احتیاجات طبی یا کشاورزی است، به عمل می‌آید یا مؤسساتی که موجب تسهیل وسایل برای اعمال منافی عفت هستند، به دستور دادگاه که در ضمن حکم مجازات داده می‌شود، بسته خواهد شد. بعد از قطعیت حکم بستن مؤسسه محکوم یا اشخاص که محل از طرف محکوم به آن‌ها به هر نحو واگذار گردیده است نمی‌توانند در آنجا به بازرگانی یا صنعت قبلی اشتغال ورزند. تخلف از این حکم موجب محکومیت به جزای نقدی از ده هزار ریال تا صد هزار ریال و بستن مجدد مؤسسه خواهد بود.».

3. Punitiveness.

ماده ۱۴۳ آن است که برای تحمیل مسئولیت نیابتی به شخص حقوقی به جای اجتماع دو شرط «به نام» و «در راستای منافع آن مرتکب جرم شدن»، تحقق یکی از شروط مزبور را برای این منظور کافی دانسته است، حال آنکه به نظر می‌رسد در راستای تحقق این نوع مسئولیت، اجتماع هر دو ضابطه مذکور اجتناب‌ناپذیر باشد، کما اینکه قانون‌گذار در مسئول شناختن شخص حقوقی در قبال جرایم رایانه‌ای قائل به تجمع هر دو شرط مزبور شده است.^۱ اشاره به شرط «به نام» شخص حقوقی مرتکب جرم شدن به این معناست که نماینده شخص حقوقی در قلمرو وظیفه استخدامی عمل نموده باشد. پس چنانچه مدیر شخص حقوقی به علت بی‌احتیاطی در امر رانندگی عابری را در بزرگراه زیر گیرد و باعث مرگ او شود شخص حقوقی را مسئول نخواهد ساخت. بیان شرط دیگر یعنی «اقدام در جهت منافع نمودن شخص حقوقی»، به این مفهوم است که اگر نماینده شخص حقوقی با سوءاستفاده از جایگاه خود و بر خلاف سیاست و خط‌مشی آن، اقدامی را به انگیزه انتفاع فردی صورت دهد، مسئولیت معطوف به خود اوست نه شخص حقوقی. گفتنی است که نظام‌های کیفری بسیاری از کشورها مثل آمریکا - قانون جزای نمونه (ماده ۲/۰۷) - نیز در بیان ضوابط تحقق مسئولیت نیابتی به هر دو شرط موصوف اعتنا نموده‌اند (Wells, 2001: 118).

اشاره به این نکته نیز خالی از قوت نیست که اکتفا نمودن به مسئولیت نیابتی - مسئولیت غیر مستقیم - و احتراز از تحمیل مسئولیت مستقیم به اشخاص حقوقی از سوی ماده ۱۴۳ به این معناست که قانون‌گذار ایران در عرصه مسئولیت کیفری همچنان در توهم فرضی بودن اشخاص حقوقی به سر می‌برد و برای آنان فی‌نفسه و به طور

۱. ماده ۷۴۷ قانون مجازات اسلامی مصوب (تعزیرات)، اصلاحی ۱۳۸۸: «در موارد زیر، چنانچه جرایم رایانه‌ای به نام شخص حقوقی و در راستای منافع آن ارتکاب یابد، شخص حقوقی دارای مسئولیت کیفری خواهد بود...». یادآور می‌شود که به موجب ماده ۵۵ قانون جرایم رایانه‌ای مصوب ۱۳۸۸/۳/۵، مواد ۱ تا ۵۴ این قانون به عنوان مواد ۷۲۹ تا ۷۸۲ قانون مجازات اسلامی (بخش تعزیرات) با عنوان فصل جرایم رایانه‌ای منظور و ماده ۷۲۹ قانون مجازات اسلامی به ماده ۷۸۳ اصلاح گردید (به نقل از: روزنامه رسمی، ۱۳۸۸/۴/۱۷: ش ۱۸۷۴۲).

۲. برای مطالعه بیشتر درباره مسئولیت کیفری ارائه‌دهندگان خدمات اینترنتی - اشخاص حقوقی - ر.ک: خرم‌آبادی، ۱۳۹۱: ۸۶-۸۹.

مستقل قائل به مسئولیت کیفری^۱ نیست. حال آنکه در بسیاری از نظام‌های حقوقی همچون انگلستان با پذیرش نظریه شخصیت ثانوی^۲ و نظریه فرهنگ شخص حقوقی^۳ (Wells, 2011: 92-97) و ایالات متحده آمریکا با پذیرش نظریه علم و آگاهی جمعی^۴ (Nanda, 2011: 63-66) - که در بندهای بعدی مقاله به آن‌ها پرداخته خواهد شد- از دیدگاه فرضی انگاشتن اشخاص حقوقی فاصله گرفته و آن‌ها را به عنوان یک واقعیت اجتماعی، قضایی و جرم‌شناختی که از طریق سازمان‌ها یا مغز متفکر خود و نیز خط‌مشی و سیاست‌گذاری قادر به پذیرش مسئولیت مستقیم هستند، مورد پذیرش قرار داده‌اند.^۵

همچنین قانون‌گذار در ماده مورد بحث، مسئولیت کیفری شخص حقوقی را بر پایه مسئولیت اشتقاقی^۶ بنیان نهاده است؛ به این معنا که انتساب مسئولیت به شخص حقوقی میسر نیست مگر آنکه در این فرایند، فرد مرتکب عمل مجرمانه، شناسایی و تقصیر وی احراز گردیده باشد. این در حالی است که گاه ریشه انحطاط و انحراف در شخص حقوقی را نه در رفتار فرد یا افرادی خاص، بلکه در جریان سیاست،^۷ فرهنگ سازمانی^۸ و شیوه مدیریت^۹ آن شخص باید جست‌وجو نمود و در این وضعیت است که نارسایی مسئولیت اشتقاقی در انتساب مسئولیت به شخص حقوقی آشکار می‌گردد. بر این اساس، ضرورت داشت قانون‌گذار، همگام با نظام‌های حقوقی مذکور، از نظریه مسئولیت غیر اشتقاقی یا سازمانی - که در سطور بعد تحلیل خواهد شد- استقبال می‌نمود.

سرانجام ماده ۱۴۳ این قانون در مقام اعمال مسئولیت نیابتی، هیچ تلاشی برای تفکیک

1. Criminal liability.
2. Alter ego.
3. Culture of legal person.
4. Collective knowledge.
۵. شایان ذکر است که قانون تجارت ایران در ماده ۵۸۸ خود با بیان اینکه «شخص حقوقی می‌تواند دارای کلیه حقوق و تکالیفی شود که قانون برای افراد قائل است مگر حقوق وظایفی که بالطبع فقط انسان ممکن است دارای آن باشد مانند حقوق وظایف ابوت و بنوت و امثال ذلک» به نظریه واقعی بودن شخص حقوقی تمایل نشان داده است.
6. Derivative liability.
7. Policy stream.
8. Organizational culture.
9. Method of management.

بین مرتبه سازمانی نمایندگان شخص حقوقی نکرده است، حال آنکه برخی از آن‌ها مثل مدیرعامل و هیئت مدیره در ساختار شخص حقوقی و در توزیع سمت‌ها و پست‌ها در موقعیتی بالا و تأثیرگذار قرار دارند و بر همین اساس، به قوه عاقله و هدایتگر آن تعبیر شده‌اند. برخی دیگر، نمایندگان معمولی هستند که از دستورات مدیران پیروی می‌کنند و مجری منویات آن‌ها هستند. اهتمام به جایگاه این دو گروه به اعتبار آثاری که در پی دارد، حایز اهمیت است؛ از جمله، چنانچه نماینده معمولی شخص حقوقی، مقررات را نقض کند، مدیران قادرند با اثبات اینکه در این باره مجوزی صادر نکرده‌اند و در عین حال کوشش لازم را برای ممانعت از ارتکاب جرم به خرج داده‌اند، موجبات تبرئه شخص حقوقی را فراهم سازند، کما اینکه شورای اروپا نیز در اصول راهنمای سال ۱۹۸۸ خود خطاب به کشورهای عضو به این موضوع تصریح نموده است^۱ (Wells, 2001: 121-122). برعکس، چنانچه قوه عاقله شخص حقوقی یعنی مدیرعامل و هیئت مدیره جرمی را مرتکب شوند، از آنجا که اعمال و افکار آنان تجسم اعمال و افکار شخص حقوقی محسوب می‌شود، دفاع و کوشش لازم بی‌تأثیر خواهد بود.

۲. مسئولیت مستقیم^۲

پررنگ شدن حضور اشخاص حقوقی در تمامی وقایع اجتماعی، به تبع انقلاب صنعتی^۳ و پدیده خصوصی‌سازی،^۴ موجبات تضعیف نظریه فرضی بودن^۵ اشخاص حقوقی را فراهم ساخت و این امر موقعیتی را ایجاد کرد تا بتوان قواعد ناظر به اسناد جرم اعم از اسناد مادی و اسناد معنوی را درباره آن‌ها به طور مستقیم و به موقع اجرا کرد، به طوری

۱. این شورا در بخشی از اصول خود چنین می‌گوید: «... در مواردی که مدیریت کمپانی تجاری و شرکت تجاری در ارتکاب جرم مداخله و مشارکت نداشته است و اقدامات لازم برای ممانعت از ارتکاب جرم انجام داده است، کمپانی و شرکت تجاری بایست از مسئولیت معاف شود» (Wells, 2001: 121-122).

2. Direct liability.

۳. از سده هجدهم میلادی به این سو هجوم قابل توجه خلاقیت‌ها، اختراعات، ابداعات بشر و به طور کلی تحولاتی که در زمینه‌های متنوع صنعت از جمله حمل و نقل و تولیدات نوین رخ داد، چنان خیره‌کننده بود که از آن به انقلاب صنعتی یاد نمودند (آبندروت، ۱۳۸۵: ۱۳).

4. Privatization.

5. Presumed/ hypothetical.

که در گام نخست، رابطه علیت بین رفتار مغز متفکر شخص حقوقی یعنی مدیرعامل و هیئت مدیره با نتیجه مجرمانه، و در گام دوم رابطه مزبور بین رفتار شخص حقوقی و فرهنگ سازمانی و نتایج خطرناک آن برقرار گشت تا به این شکل، انتساب مسئولیت به شخص حقوقی نه بر پایه مسئولیت فردی، بلکه بر اساس ساختار و سازمان خود شخص حقوقی (غیر اشتقاقی)^۱ صورت گیرد. با این مختصر، حال باید دید موضع نظام کیفری ایران و انگلستان در این زمینه چیست؟

نظریه همانندسازی (شناسایی یا برابرانگاری)

خروج نظام کیفری انگلستان از سردرگمی ناشی از مجعول دانستن اشخاص حقوقی و فاقد ذهن دانستن این قبیل موجودات غیر انسانی و متعاقب آن، عدم امکان ارتکاب جرایم نیازمند عنصر روانی از سوی آنان، از دهه ۱۹۴۰، با تبلور نظریه شخصیت ثانوی میسر گشت. البته ظهور این رویکرد به معنای واپس زدن نظریه مسئولیت نیابتی نبود؛ چه هر کدام از آن‌ها کارکرد خاص خود را داشتند.^۲ به شرحی که گذشت، نظریه مسئولیت نیابتی در مقام توجیه مسئولیت اشخاص حقوقی در قبال ارتکاب جرایم با مسئولیت مطلق^۳ و نظریه شخصیت ثانوی در صدد تحمیل مسئولیت بر اشخاص مزبور در ازای ارتکاب جرایم نیازمند عنصر روانی است؛ چه با وجود اراده در نزد آنان، به ارتکاب بی واسطه جرم و تحمل تبعات کیفری رفتار مجرمانه خود و نه نمایندگانشان اعتقاد دارد (Harding, 2007: 111)، اراده‌ای که از طریق اعضای تصمیم‌ساز، هدایتگر و بلندپایه این اشخاص شکل می‌گیرد. مرتبه بالای برخی از اعضای شخص حقوقی چنان

1. Non derivative.

۲. کما اینکه کمیسیون حقوقی انگلستان در پیش‌نویس شماره ۱۷۷ قانون کیفری در سال ۱۹۸۹ که چند پیشنهاد اصلاحی مطرح کرد به این مطلب اشاره دارد. در ماده ۳۰ این پیش‌نویس آمده است: «اشخاص حقوقی همچنان به طور نیابتی مسئولیت خواهند داشت (۳۰/۱). نظریه همانندسازی تأیید شده است و اعمال و حالات ذهنی مأموران هدایتگر در حد وظایف و تکالیف اداری، به عنوان اعمال و اقدامات شرکت ارزیابی می‌شود (۳۰/۲). به علاوه، اشخاص حقوقی فقط به جرایم قابل مجازات از طریق جرمه محکوم می‌شوند (۳۰/۷)» (Jefferson, 2001: 239-242).

۳. به جز موارد استثنایی که به موجب قانون، مسئولیت نیابتی در قبال جرایم دارای عنصر روانی قابل اعمال دانسته شده است مثل بخش (۱) ۱۶۳ قانون صدور پروانه مصوب ۱۹۶۴ (کلارکسون، ۱۳۹۰: ۷).

است که سخن آنان سخن شخص حقوقی، قصد آنان قصد شخص حقوقی و اعمال آنان اعمال شخص حقوقی تلقی می‌شود. بر این مبنا، شخص حقوقی نه به خاطر اعمال نماینده و خدمه، بلکه به اعتبار اعمال خود، متقبل مسئولیت می‌گردد. البته این اندیشه همچون نظریه مسئولیت نیابتی بر این گمان است که شخص حقوقی از طریق کارکنانش منشأ اثر است و باید پاسخ‌گو باشد، با این تفاوت که قصد و اراده شخص حقوقی نه عاریه گرفته از پرسنل که مأخوذ از خود اوست (حسین‌جانی، ۱۳۸۹: ۱۱۱).

نظریه همانندسازی^۱ یا شخصیت ثانوی، پرونده‌های سه گانه کنت و ساسکس^۲ و هولاج^۳ و مور علیه برسرلر^۴ در دهه ۱۹۴۰ متبلور گشت. در پرونده نخست، مدیرعامل شرکت برای تحصیل کوپن بنزین متوسل به تهیه اسناد و گزارش‌های جعلی شده بود و به همین اعتبار دادستان علیه این شرکت^۵ اتهام کلاهبرداری را وارد ساخت. با این همه دادگاه بدوی با این استدلال که یک شرکت سهامی، قادر به ارتکاب یک جرم نیازمند عنصر روانی نیست، به تبرئه شرکت موصوف حکم صادر کرد. البته در ادامه، دادگاه تجدیدنظر با رویکردی مخالف، استدلال قاضی مک ناتن^۶ را مبنی بر اینکه «اگر یک نماینده مسئول شرکت از طرف خود سندی ارائه دهد که نسبت به کذب بودن آن علم دارد و به این وسیله قصد فریب دادن کسی را داشته باشد، این قصد و اعتقاد او باید به شرکت نسبت داده شود»، پذیرفت (Jefferson, 2001: 233). در پرونده هولاج نیز با همین دیدگاه، استدلال قاضی مک ناتن در توجیه امکان انتساب اتهام تبانی به قصد کلاهبرداری به شخص حقوقی مورد بهره‌برداری دادگاه استیناف کیفری قرار گرفت (Wells, 2001: 204). باز با همین رویکرد، کمپانی برسرلر که از طریق دو تن از کارمندان با ارتکاب جعل به قصد کلاهبرداری قانون مالی شماره ۲ مصوب ۱۹۴۰ را

1. Simulation.
2. Kent & Sussex.
3. ICR Haulage.
4. Moore & Bersler.
5. DPP. v. Kent & Sussex Contractor Ltd.
6. McNaghten.
7. Finance no 2 act 1940.

نقض کرده بودند، مجرم شناخته شد (Ibid.). البته این پرونده از یک جهت با دو پرونده دیگر متمایز است و آن اینکه اهمال کارمندانی به شرکت نسبت داده شد که هدایتگر آن نبودند و در سلسله مراتب سازمانی در مرتبه معمولی قرار داشتند.

گرچه پرونده‌های مذکور در حل مشکل انتساب تقصیر به شخص حقوقی در پرتو ایده همانندسازی یا شخصیت ثانوی راهگشا بودند، درباره اینکه اعمال و حالات روحی کدامین پرسنل شخص حقوقی قابل انتساب به آن می‌باشد، خالی از ابهام نبودند. در نتیجه، این سؤال همچنان به قوت خود باقی بود که در نهایت چه کسی را می‌توان شخصیت ثانوی شخص حقوقی تلقی نمود و نماد اراده آن دانست؟ آیا صرفاً قصد و رفتار مدیران مستقر در رأس شخص حقوقی به منزله قصد و رفتار چنین شخصی خواهد بود یا اینکه قصد و رفتار مدیران میانی را نیز می‌توان به شخص موصوف منتسب نمود؟ این پرسش زمانی اهمیت خود را آشکار ساخت که دادگاه‌ها با پرونده‌هایی مواجه شدند که متهمان آن‌ها اشخاص حقوقی بزرگ با ساختاری پیچیده یا غیر متمرکز و متداخل بودند، چنان که نظام حقوقی انگلستان در سال ۱۹۷۳ در پرونده شرکت تسکو^۱ با چنین وضعیتی روبه‌رو شد. این شرکت غذایی که از نوع شرکت‌های معظم و زنجیره‌ای بود، از طریق یکی از شعب خود مرتکب نقض قانون شده بود؛ به این ترتیب که مدیر شعبه مربوطه مبادرت به اعلام نادرست و اغفال‌کننده کالا به مشتریان نموده بود. استدلال مجلس اعیان آن بود که چون مدیر سوپرمارکت متخلف در سلسله مراتب سازمانی شرکت تسکو چنان جایگاه بانفوذ و مهمی ندارد تا بتوان او را عامل کنترل‌کننده و هدایتگر^۲ و به عبارتی ارگان شرکت تلقی کرد، نمی‌توان به مسئولیت وی حکم داد. به این ترتیب، مجلس اعیان با تفسیری مضیق از نظریه شناسایی (شخصیت ثانوی)، اعمال کارکنان و مدیران غیر طراز اول شخص حقوقی مثل مدیر شعبه سوپرمارت تسکو را - با این استدلال که اگر تلاش برای یافتن یک فرد عالی که بتوان تمام عناصر مادی و روانی جرم را در وجود او جستجو نمود نتیجه ندهد، موجبات فرار شخص حقوقی را از مسئولیت فراهم می‌کند- تجسس اعمال شرکت ندانسته است (Pieth & Ivory, 2011: 23-24). هرچند

1. Tesco.
2. Controlling & navigator factor.

نظریهٔ موصوف در انتساب مسئولیت به اشخاص حقوقی کوچک و محدود که مدیریت متمرکز دارند، با مانعی روبه‌رو نیست، در خصوص اشخاص حقوقی غیر متمرکزی چون شرکت تسکو با هشتصد شعبه که بسیاری از تصمیمات روزمره و در عین حال اثرگذار را مدیران شعب اتخاذ می‌کنند، اثربخش نیست و در عمل موجب گریز آنان از مسئولیت می‌شود. باری دیگر، عدم کفایت این راهبرد در پروندهٔ یوروپین فریز در سال ۱۹۹۱^۱ با ناتوانی در شناسایی فرد خاصی که عناصر متشکلهٔ جرم را مرتکب شده باشد، به اثبات رسید و معلوم شد که این نظریه به جای حل ریشه‌ای و بنیادین معمای انتساب مسئولیت به شخص حقوقی، با رویکردی محدود و نارسا جز در تکاپوی تحمیل ساختار فردگرایانهٔ خود به شخص حقوقی نیست. عدم توسعهٔ نظریهٔ شخصیت ثانوی به اشخاصی غیر از مدیران عالی‌رتبه، در عمل دادگاه‌ها را در سرزنش و تقبیح رفتار بسیاری از اشخاص حقوقی و شرکت‌ها در قبال ارتکاب جرایم دارای عنصر روانی ناکام گذارده بود. از همین رو، برخی محاکم به تکاپو افتادند تا به جای ضابطهٔ «انتساب اعمال و آگاهی مدیرعامل و هیئت مدیره به شخص حقوقی»، به «ضابطهٔ انتساب اعمال و آگاهی مدیران و همچنین کارمندان مدیریتی مسئول به شخص حقوقی» روی آوردند تا به این ترتیب هر عضوی از اعضا که دارای قدرت و اختیار مدیریتی در شخص حقوقی است، رفتار و حالات روانی او قابل انتساب به آن شخص باشد، صرف‌نظر از اینکه این قدرت و اختیار از جانب مدیران عالی‌رتبه به او تفویض گردیده باشد یا ساختار وسیع و غیر متمرکز شخص حقوقی و سلسله مراتب سازمانی ایجاب‌کنندهٔ چنین موقعیت مهمی برای او باشد (Leigh, 1977: 254).

در کل می‌توان نظریهٔ مورد بحث را از دو جهت محدود دانست: اول، تضییق بیش از حد آن به شرحی که گذشت و دوم، اشتقاقی بودن آن؛ چه مسئولیت شخص حقوقی را تنها از رهگذر احراز تقصیر در نزد شخص حقیقی مرتکب جرم و نه در خود شخص حقوقی قابل تحقق می‌داند. تالی فاسد این رویکرد آن است که با اثبات مجرمیت شخص حقیقی، ناگزیر شخص حقوقی نیز محکوم خواهد شد، هرچند بی‌تقصیر باشد

1. P & O Eurpean Ferriers (Dover) Ltd., 1991.

و خطایی متوجه سیاست و فرهنگ سازمانی آن نباشد. به همین ترتیب، به تبع عدم اثبات تقصیر شخص حقیقی مرتکب، لاجرم شخص حقوقی نیز تیره خواهد شد، اگرچه در تقصیر سازمانی و ناصوابی شیوه مدیریتی آن تردیدی نباشد.

از منظر قانون مجازات اسلامی ایران (ماده ۱۴۳)، انتساب مسئولیت به شخص حقوقی مشروط به آن است که نماینده قانونی شخص حقوقی «به نام» یا «در راستای منافع آن» مرتکب جرمی شود. وجه تشابه حکم این ماده با نظریه همانندسازی از آن روست که با اطلاق واژه «جرم»، هر دو جرم فاقد و واجد عنصر روانی را قابل انتساب به شخص حقوقی دانسته است. در عین حال، برخلاف نظریه همانندسازی که قائل به مسئولیت مستقیم برای شخص حقوقی است، مسئولیت مورد اتمام این ماده، غیر مستقیم و مأخوذ از نظریه نمایندگی است. به علاوه، ماده مزبور بدون هیچ تمایزی بین نمایندگان شخص حقوقی از حیث جایگاه و موقعیت شغلی آنها، اعمال همگی را طبق شرایطی قابل انتساب به شخص حقوقی می‌داند. حال آنکه طبق نظریه همانندسازی، تنها اعمال و حالات روحی مدیران ارشد، اعمال و حالات روحی شخص حقوقی محسوب می‌شود. با این توصیف، مسئولیت مورد نظر ماده ۱۴۳ از هر دو نوع مسئولیت نیابتی و مسئولیت همانندسازی نظام کیفری انگلستان موسع‌تر است؛ زیرا عمده جرایم مشمول نظریه مسئولیت نیابتی از جنس جرایم با مسئولیت مطلق اند، حال آنکه ماده ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی با توسیع ضابطه نمایندگی و گسترش دامنه مسئولیت اشخاص حقوقی به ماورای مسئولیت مطلق، آنان را صالح و قادر به ارتکاب عموم جرایم دانسته است. همچنین در سنجش با مسئولیت همانندسازی (شخصیت ثانوی) که از میان اعضای شخص حقوقی قائل به انتساب اعمال مدیران ارشد به شخص مزبور است، مسئولیت مورد توجه ماده ۱۴۳، قلمرو وسیع‌تری دارد؛ چه اینکه اعمال تمامی نمایندگان را اعم از اینکه مغز متفکر و کنترل‌کننده باشند یا نباشند، قابل انتساب به شخص حقوقی می‌داند.

نظریه تجمیع^۱ (تقصیر جمعی)

گسترش شرکت‌های عظیم با ساختار سازمانی پیچیده، تزیاید فجایع ناشی از فعالیت

1. Aggregation theory.

خطرناک آنان و ناتوانی دکترین همانندسازی در انتساب مسئولیت به این اشخاص به دلیل مشکل بودن و گاه غیر ممکن بودن شناسایی فرد خاصی که بتوان او را مقصر یافت و عناصر مادی و روانی جرم را به طور کامل به او نسبت داد، محاکم انگلستان را با چالش جدی مواجه نمود. این نارسایی باعث شد تا نظریه دیگری به نام «تقصیر جمعی» نظر حقوق دانان را به خود جلب کند و راهکاری گره‌گشا به شمار رود. بر اساس این نظریه، سرزنش اشخاص حقوقی خطاکار، نه در گرو احراز تقصیر در نزد فردی خاص -مقام عالی‌رتبه- که از رهگذر تلفیق اعمال جمعی اعضا و کارمندان شخص حقوقی امکان‌پذیر خواهد بود. مرگ ۱۹۲ نفر در پی غرق شدن کشتی هرالد^۱ در سال ۱۹۸۷ آزمونی برای اثبات ناکارآمدی نظریه همانندسازی و فرصتی مغتنم برای طرح نظریه تقصیر جمعی بود. علت واژگونی کشتی قصور در بستن درهای دماغه کشتی و نفوذ آب از طریق آن بود. تلاش‌ها برای جستجوی شخصی که همه تقصیر بر گردن او باشد بی نتیجه ماند و سرانجام معلوم شد که همه اعضا و ارکان در این واقعه نقش داشته‌اند. کمک‌ملوان به جای بستن درها در حال استراحت بود. افسر ارشد کشتی بر روی پل فرماندهی به کار دیگری مشغول بود. ضمن اینکه در دستورهای ناخدای کشتی نسبت به وظایف کارکنان نیز ابهام وجود داشت. نظر هیئت منصفه محکومیت شرکت متخلف بر پایه تقصیر جمعی بود که در کمال تعجب از آن استقبال نشد (Wells, 2001: 40-41).^۲ قاضی بینگهام در یکی از پرونده‌های مطروحه^۳ در سال ۱۹۸۹ در مقام رد نظریه تقصیر جمعی اظهار داشت:

من فکر نمی‌کنم که استدلال تقصیر جمعی به پژوهش‌خواه کمک کند؛ چه یک

1. Herald.

۲. در این پرونده، مستنطق (Coroner) به هیئت منصفه تحقیق (Inquest jury) گفت: هیئت منصفه نمی‌تواند رأی به قتل نامشروع بدهد؛ چه اینکه هیچ دلیلی نشان از ارتکاب قتل علیه افراد وجود ندارد. شرکت نیز نمی‌تواند به خاطر قتل غیر عمد، تحت پیگرد و محاکمه قرار گیرد. دادگاه بدوی (بخش)، اعتقادی به ناصحیح بودن نظر مستنطق نداشت. اما در محکمه بعدی پرونده مزبور، قاضی تورنر (Turner) این دیدگاه را که عنصر روانی مورد نیاز برای ارتکاب قتل غیر عمد را می‌توان علیه شرکت احراز و ثابت نمود، پذیرفت، اما در تأیید برهان مستنطق از تقصیر جمعی به عنوان مبنایی برای احراز قتل غیر عمد شرکت استقبال نکرد (Wells, 2001: 40-41).

3. HM Coroner for East Kent, exp. Spooner, 1989.

دلیل علیه یک متهم نمی‌تواند به وسیلهٔ دلیلی علیه متهمی دیگر تقویت شود و ادعا علیه شرکت تنها به وسیلهٔ ادله‌ای که به نحو مناسب متوجه شرکت باشد و تقصیر شرکت را ثابت کند، قابل اقامه است (Field & Jorg, 1991: 161).

بر خلاف رویهٔ قضایی انگلستان، محاکم ایالات متحده قانع شده بودند که در اشخاص حقوقی بزرگ با تقسیم وظایف و فعالیت‌ها، علم و آگاهی نیز پراکنده و به اجزای مختلف تقسیم می‌شود. به گمان آن‌ها، از تلفیق آگاهی‌های اعضا، علم شخص مزبور در یک فعالیت خاص قابل احراز است. بر این اساس، دادگاه استیناف (سال ۱۹۸۷) محکومیت بانکی را که متهم به قصور در ثبت و گزارش راجع به معاملات ده هزار دلار و بیشتر مشتریان بود، با این استدلال که ترکیب و جمع آگاهی بخش‌های مختلف، آگاهی شرکت (شخص حقوقی) از یک فعالیت خاص را تشکیل می‌دهد، ابرام نمود. از نگاه این مرجع، اینکه کارمندان اداره‌کنندهٔ یک قسمت از فعالیت، از فعالیت خاص کارکنان اداره‌کنندهٔ قسمت دیگر آگاه است یا خیر، موضوعی بی‌اهمیت است (Nanda, 2011: 63-67).

در خصوص موضع حقوق ایران باید گفت که قانون مجازات اسلامی چه در قبال جرایم رایانه‌ای و چه در قبال عموم جرایم به نظریهٔ تقصیر جمعی توجهی نشان نداده است. تصریح قانون‌گذار به رفتار مجرمانهٔ اعضایی چون نماینده، مدیر، ناظر و کارمند به خوبی می‌رساند که مقنن نسبت به این نظریه بیگانه است. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، نظریهٔ تجمع یا تقصیر جمعی همچون نظریه‌های پیشین از مجرای انتساب عنصر روانی افراد به اشخاص حقوقی، قواعد انتساب جرم را در حق آن‌ها جاری می‌داند، با این تفاوت که در خصوص آن دسته از اشخاص حقوقی که وظایف و مسئولیت‌ها را بین واحدها و بخش‌های مختلف تقسیم کرده‌اند، به ترکیب آگاهی‌ها و تقصیرها و توسعهٔ قاعدهٔ انتساب عنصر روانی از افراد به اشخاص حقوقی متوسل می‌شود، چندان که این ترکیب، به امحای مرز بین عنصر روانی فردی و عنصر روانی شخصی حقوقی می‌انجامد. این واقعیت مبنایی شد تا در ادامه، دکتترین و نظام‌های حقوقی، مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی را در آینهٔ مسئولیت سازمانی بنگرند و بر پایهٔ سیاست و خط‌مشی، قائل به مسئولیت این اشخاص شوند و بر این اساس قواعد

انتساب جرم را در حق آن‌ها اجرا کنند. تبیین این رویکرد که ابتدا از سوی استرالیا در سال ۱۹۹۵ (Acquaah, 2001: 222) و سپس از سوی دیگر کشورها چون انگلستان در سال ۲۰۰۷ بر آن اتمام شد (Wells, 2011: 96)، موضوع بند ذیل است.

نظریه مسئولیت سازمانی^۱

ویژگی مشترک فروض مسئولیت مذکور، اشتقاقی بودن آن‌هاست،^۲ چندان که اثبات مسئولیت فردی^۳ را پیش شرط احراز مسئولیت اشخاص حقوقی می‌دانند. از این رو، شناسایی شخص حقیقی مرتکب عمل مجرمانه و کنکاش در حالات روحی و روانی او^۴ مطابق اصول حقوق کیفری برای پاسخ‌گویی شخص حقوقی ضروری می‌نماید. با این وصف، در این نوع مسئولیت، اعمال و سیاست‌های اشخاص حقوقی به اغراض و نیات اعضای آنان تنزل می‌یابد. بدیهی است که این رویکرد، فرجامی جز قبض و بسط ناصواب محدوده مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی نخواهد داشت؛ چه آنجا که تلاش برای شناسایی فرد مرتکب به سرانجام نرسد و یا بر فرض شناسایی، تقصیر وی احراز نگردد، مقام قضایی مکلف به تبرئه شخص حقوقی خواهد بود، برای مثال، در سال ۱۹۹۹ تعقیب کیفری شرکت قطار گریت وسترن، در حادثه تصادف قطار در سوت‌هال^۵ که در آن ۷ نفر کشته و ۱۵۱ نفر مجروح شدند، موفقیت‌آمیز نبود؛ زیرا هیچ یک از مدیران شرکت شخصاً مسئول شناخته نشدند (Morgan, 2000: 50).^۶ پس در مسئولیت اشتقاقی، معیار انتساب رفتار مجرمانه و تقصیر کیفری به شخص حقوقی، مسئولیت

1. Organizational liability/ responsibility.

2. Derivative.

3. Individual liability/ responsibility.

۴. زیرا حقوق کیفری معاصر بر خلاف گذشته به این باور رسیده است که: «این فعل نیست که مجرمانه است بلکه به ترتیب مجرمانه بودن شامل فرد و ذهن او می‌شود» (Actus non facit reum, nisimens sitrea)

5. Southall.

۶. سیستم هشدار اتوماتیک قطار نقص فنی داشت و مهندسان نیز قادر به رفع آن نبودند. با وجود این، سیاست شرکت حرکت بدون تأخیر قطار بود و به همین منظور به رغم نقص فنی اجازه حرکت داده شد. زمانی که قطار با علایم هشداردهنده مواجه نشد تا از برخورد با قطار روبه‌رو جلوگیری شود، تصادم دو قطار رخ داد. در این واقعه، رفتار شرکت و سیاست سازمانی آن بیش از رفتار فرد یا افراد شرکت، باعث نتیجه‌ای مرگ‌بار بوده است.

فردی شخص حقیقی مرتکب است، هرچند اقدام وی در تضاد آشکار با خط‌مشی شخص حقوقی قرار گرفته باشد. این نارسایی باعث شد تا برای جلوگیری از افراط یا تفریط در مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی، نظریه مسئولیت سازمانی توجه برخی از نظام‌های حقوقی مانند استرالیا (مجموعه قانون کیفری سال ۱۹۹۵)^۱ و انگلستان (قانون قتل غیر عمد و آدم‌کشی شرکت‌ها مصوب ۲۰۰۷) را به خود جلب کند.

این نظریه که متعاقب نظریه تقصیر جمعی مطرح گردید، تقصیر شخص حقوقی را نه در اعمال و روحیات اعضای آن که در فرهنگ و سیاست خود شخص حقوقی قابل احراز می‌داند؛ چه این نظریه بر این گمان است که بر پایه برنامه‌ها و سیاست‌گذاری‌های شخص حقوقی است که تمامی فعالیت‌های مجرمانه و غیر مجرمانه آن جهت‌گیری می‌شوند (Harding, 2007: 226). بعید نیست که در اشخاص حقوقی کوچک و محدود، ساماندهی فعالیت‌ها و سیاست حاکم، متأثر از نفوذ افکار مدیر باشد، اما درباره اشخاص حقوقی بزرگ که اتخاذ تصمیمات و تنظیم اهداف بر پایه مشارکت است و سیاست جاری آن‌ها از تضارب و کنش میان افکار در یک فضای دیوان‌سالاری شکل می‌گیرد، این‌گونه نیست. در پاسخ به این سؤال که بر مبنای چه معیاری می‌توان به سیاست حاکم بر شخص حقوقی و مآلاً تقصیر آن پی برد، باید گفت: از جمله طرق نیل به این مقصود، بررسی اسناد، مدارک، صورت جلسه‌ها، مطالعه مشروح مذاکرات مجامع عمومی، جلسات هیئت مدیره و به طور کلی، دقت در روند تصمیم‌گیری در فضای مشارکتی و دیوان‌سالاری حاکم بر شخص حقوقی است. افزون بر این، مطالعه روش‌هایی که در عمل اجرا می‌شوند، راهکار دیگری برای شناسایی شیوه و سیاست مورد اهتمام یک شخص حقوقی است. اشخاص حقوقی بزرگ و غیر متمرکز شاخه‌ها و بخش‌های گوناگونی دارند و به همین اعتبار، مسئولیت در درون چنین ساختار مشبکی توزیع می‌شود و در نتیجه، تشخیص فرد یا افراد مسئول را دشوار یا ناممکن می‌سازد. پس رفتار شخص حقوقی را باید محصول همکاری و عملکرد بخش‌های گوناگون، و سیاست حاکم بر آن را برابند تصمیمات هم‌افزای جمعی دانست. حال اگر این دو سیاست - نظری و عملی - با یکدیگر

1. Criminal code act 1995 (cth).

تعارض داشته باشند، باید آن سیاستی را که در عمل اجرا شده است، سیاست شخص حقوقی تلقی نمود؛ چه بر پایه سیاست اخیر است که زمینه فعالیت‌های مجرمانه شخص حقوقی تمهید می‌شود و آن را مسئول می‌سازد (Robinson, 2008: 18-23).

نظام کیفری انگلستان به رغم پیشگامی در عرصه مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی نتوانست از رهگذر نظریه‌های مسئولیت نیابتی و همانندسازی که اصرار بر شناسایی فرد یا افراد مقصر داشتند، مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی را به طور جامع ساماندهی کند. کمیسیون حقوقی انگلستان و ولز در سال ۱۹۹۴ برای برون‌رفت از این معضل، درباره اصلاح قانون قتل غیر عمد پیشنهادهایی را از جمله گرایش به الگوی سازمانی فعالیت و شیوه مدیریت شخص حقوقی مطرح نمود و در سال ۱۹۹۶ گزارشی را در این زمینه منتشر کرد. از نظر این کمیسیون، احراز تقصیر شخص حقوقی، مشروط به اثبات تقصیر عضوی از اعضای آن نیست و باید عنصر تقصیر را در ساختار شخص حقوقی و بر مبنای سیاست و خط‌مشی آن جست‌وجو کرد. به رغم این دیدگاه، در آن مقطع هیچ مقرره‌ای برای عملیاتی کردن توصیه‌های کمیسیون مصوب نگشت^۱ تا اینکه دولت با تشکیل کمیته مشورتی در سال ۲۰۰۰، توصیه‌های کمیسیون حقوقی را بررسی کرد و متعاقب آن، پیش‌نویس لایحه قتل غیر عمد توسط شرکت را - با قید انتساب قصورات به مدیریت ارشد - در ۲۳ مارس سال ۲۰۰۵ منتشر کرد.^۲ سرانجام این سلسله تلاش‌ها به ثمر نشست و لایحه مورد بحث منجر به تصویب قانون قتل غیر عمد و آدم‌کشی شرکت‌ها در سال ۲۰۰۷ گردید.^۳ این مصوبه رهنمونی فراروی قضات بود تا با

۱. بر همین اساس در حادثه تصادف قطار سوت‌ها که در سال ۱۹۹۹ بر اثر غفلت شرکت، هفت نفر جان خود را از دست دادند، دادگاه به دلیل عدم احراز عنصر روانی متهم توانست شرکت را محکوم به قتل غیر عمد ناشی از غفلت شدید نماید. دادگاه تجدیدنظر نیز مبادرت به تأیید موضع دادستان نمود و بر مدل مسئولیت همانندسازی (شخصیت ثانوی) برای احراز مسئولیت شخص حقوقی تأکید ورزید (Attorney-General's Reference (No. 2 of 1999) [2000] 3 All ER 182).

۲. کمیته مسکن و کار و امور بازنشستگی نیز در بررسی خود نسبت به پیش‌نویس لایحه مورد اشاره با تأکید بر ضرورت شفاف‌سازی موضع کامن‌لا در قبال رابطه علیت عنوان داشت: صرف نظر از اینکه فعل یا ترک فعل بلاواسطه شخص خاصی منجر به مرگ شده باشد، باید قصور مدیریتی را عامل مرگ شناخت (Mhatews, 2007: 10-12).

۳. این قانون در ۲۶ ژوئن ۲۰۰۷ توشیح شد و از ششم آوریل ۲۰۰۸ لازم‌الاجرا گردید.

اهتمام به فرهنگ سازمانی و نحوه اداره آن به استخراج مسئولیت کیفری پردازند (Matthews, 2008: 10-12). استراتژی اخیر، زنجاری به همه اشخاص حقوقی بود تا زمینه ساز و تمهیدکننده شرایطی نباشند که متعاقب آن حیات کارکنان و دیگرانی که به نحوی از انحا در معرض فعالیت‌های آنان قرار دارند، تهدید شود. همچنین تهدیدی بود تا اشخاص مزبور مسئولیت خود را در سایه مسئولیت فردی اعضای خود پنهان نسازند. به این ترتیب، تأکید بر سیاست و فرهنگ سازمانی موجب خواهد شد تا شخص حقوقی فی نفسه عاملی قاصد تلقی شود و به طور مستقل آماج اتهام قرار گیرد (Johnson, 2008: 354-355).

پوشیده نماند که این الگوی مسئولیت به معنای فروگذارند تعقیب اعضای اشخاص مرتکب جرم و رهایی آن‌ها از بار مسئولیت نیست. نظریه مسئولیت سازمانی بی آنکه مسئولیت اشخاص حقوقی و اعضای آنان را نفی کند، به مسئولیت هر دوی آنان مجزای از یکدیگر اعتقاد دارد و بر همین پایه، مقامات قضایی را مجاز به صدور احکام متناقض می‌داند.^۱ در خصوص نحوه مدیریت یا سیاست گذاری شخص حقوقی باید متذکر شد که ضروری نیست این شیوه تنها عامل تحقق قتل باشد بلکه مهم آن است که نقض شدید وظیفه مراقبت در وقوع مرگ سهمی درخور داشته باشد و با آن رابطه علیت بیابد؛ برای مثال کافی است که در ایجاد آلودگی ناشی از نگهداری مخازن و سیستم‌های فاضلاب پر شده از مایعات و محتویات مضر، قصور مدیریتی به اثبات رسیده باشد، هر چند سهم حادثه‌ای طبیعی و یا نقش فردی ثالث نیز در تحقق این سانحه بی تأثیر نباشد. آری، اگر رویدادی استثنایی و کاملاً غیر عادی زنجیره سببیت را بگسلد، می‌توان در مسئولیت کیفری شخص حقوقی تردید کرد (Matthews, 2008: 95-96).

چنان که گذشت، نظام کیفری ایران با تصویب قانون جرایم رایانه‌ای و قانون مجازات اسلامی جدید به مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی رسمیت بخشیده است.

۱. احکام متناقض نه به معنای عدم تجربه و خامی قضات پرونده که به مفهوم درک عمیق آنان از مسئولیت سازمانی و مجزا بودن مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی و اعضای آنان از یکدیگر است. به همین منظور، گاه ممکن است به رغم تعقیب شخص حقوقی و کارمند یا نماینده آن به اتهام جرمی واحد به خاطر فشار سازمانی تنها شخص حقوقی محکوم شود و کارمند یا نماینده آن تبرئه گردد یا برعکس، به دلیل تغایر اقدام کارمندان یا نماینده با سیاست و خط‌مشی شخص حقوقی فقط او محکوم شود و شخص حقوقی تبرئه گردد (Leigh, 1977: 272).

بندهای الف تا د ذیل ماده ۷۴۷ قانون مجازات اسلامی (بخش تعزیرات) به سازوکار انتساب جرم به شخص حقوقی در قبال جرایم رایانه‌ای می‌پردازند.

بندهای الف،^۱ ب^۲ و ج^۳ با اشاره به انتساب اعمال مدیر و کارمند به شخص حقوقی، نظریه‌های همانندسازی و مسئولیت نیابتی را مدنظر قرار داده‌اند. با توجه به این ماده می‌توان فهمید که مقنن به نظریه مسئولیت سازمانی اعتنا کرده است: «هر گاه تمام یا قسمتی از فعالیت شخص حقوقی به ارتکاب جرم رایانه‌ای اختصاص داشته باشد»؛ چه اینکه اولاً در بند مزبور بر خلاف بندهای قبل، به مسئولیت فردی مدیر یا کارمند شخص حقوقی به عنوان پیش شرط مسئولیت آن اشاره نشده است؛ ثانیاً تخصیص فعالیت شخص حقوقی به اعمال مجرمانه مفهومی جز رویه، سیاست و شیوه مدیریتی این شخص را به ذهن متبادر نمی‌سازد. در نتیجه، مقام قضایی با احراز چنین موضع مجرمانه‌ای، شخص حقوقی را مسئول می‌داند و آن را محکوم می‌نماید بی‌آنکه در تکلف شناسایی فردی خاص و اثبات مسئولیت اخلاقی او قرار گیرد. به این ترتیب، قانون‌گذار با اهتمام به نظریه‌های چندگانه و خروج از سیطره یک دیدگاه، از احتمال به بن بست رسیدن انتساب جرم به شخص حقوقی جلوگیری کرده است. با این حال، اقتباس ماده ۷۴۷ از نظریه مسئولیت سازمانی همه‌جانبه و جامع‌الاطراف نیست؛ چه طبق این نظریه اگر ارتکاب اقدامی مجرمانه در تضاد آشکار با سیاست شخصی حقوقی باشد، انتساب آن به چنین شخصی عادلانه نخواهد بود، هر چند بتوان بر پایه دیگر نظریه‌هایی چون همانندسازی، نمایندگی و یا مسئولیت مافوق و کارفرما^۴ این انتساب را برقرار کرد. این در حالی است که ماده مورد اشاره در بندهای الف تا ج خود با تمسک به نظریه‌های همانندسازی و مسئولیت نیابتی حکم به مسئولیت کیفری شخص حقوقی

۱. بند الف: «هر گاه مدیر شخص حقوقی مرتکب جرم رایانه‌ای شود».
۲. بند ب: «هر گاه مدیر شخص حقوقی دستور ارتکاب جرم رایانه‌ای را صادر کند و جرم به وقوع بپیوندد».
۳. بند ج: «هر گاه یکی از کارمندان شخص حقوقی با اطلاع مدیر یا در اثر عدم نظارت وی مرتکب جرم رایانه‌ای شود».
۴. این نظریه که خاستگاه آن کشور آمریکاست مثل نظریه مسئولیت نیابتی بر اساس اصل نمایندگی مطرح شده است با این تفاوت که گستره وسیع‌تری دارد و جرایم نیازمند عنصر روانی را نیز در بر می‌گیرد (Nanda, 2011: 63-66).

نموده و به لزوم انطباق رفتار مدیر و کارمند با اصول و سیاست سازمانی به عنوان پایه دیگر مسئولیت، وقعی نهاده است. درباره رویکرد نظری قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ راجع به این موضوع باید گفت که از مندرجات ماده ۱۴۳ این قانون که بیان می‌دارد: «... و شخص حقوقی در صورتی دارای مسئولیت کیفری است که نماینده قانونی شخص حقوقی «به نام» یا «در راستای منافع آن» مرتکب جرمی شود...»، مسئولیتی جز اشتقاقی که مشتق از مسئولیت فردی است و نیز مسئولیت نمایندگی که مشتمل بر انتساب رفتار مجرمانه نمایندگان شخص حقوقی به آن می‌باشد، قابل استخراج نیست. پس مطابق این ماده، شخص حقوقی قابل سرزنش نخواهد بود و مسئولیت نخواهد یافت مگر آنکه احراز شود فردی در درون این شخص و به نمایندگی از آن مرتکب جرمی با تمام عناصر آن شده است. عدم اهتمام به مسئولیت سازمانی در این مقرر نشان از آن دارد که قانون‌گذار هنوز در تأیید ماهیت مستقل اشخاص حقوقی و انعکاس قابلیت سرزنش اخلاقی آنان و رای مسئولیت فردی نمایندگانشان چندان مصمم نیست. با وجود این، ممکن است از مفهوم ماده ۲۲ قانون مورد بحث که بیان می‌دارد: «انحلال شخص حقوقی و مصادره اموال آن زمانی اعمال می‌شود که برای ارتکاب جرم به وجود آمده یا با انحراف از هدف مشروع نخستین، فعالیت خود را منحصرأ در جهت ارتکاب جرم تغییر داده باشد»، نوعی مسئولیت سازمانی را برای شخص حقوقی استنباط نمود؛ چه تأسیس شخصی حقوقی برای اهداف مجرمانه و یا سوق دادن فعالیت آن به سمت انحراف به طوری که منحصر به آن شود، می‌تواند برخاسته از سیاست و ساختار تصمیم‌گیری این شخص باشد. بر فرض صحت این تلقی، باز باید ادعان داشت که این نوع اقتباس از الگوی مسئولیت سازمانی، ناقص است و تعلیل این نقصان مشابه همان تعلیلی است که درباره مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در قبال ارتکاب جرایم رایانه‌ای صورت پذیرفت. در نتیجه، با اثبات تقصیر از ناحیه نماینده، مسئولیت از او مشتق می‌گردد و به شخص حقوقی تسری می‌یابد، هرچند با رویه مرسوم و معمول آن همسو نباشد.

با این همه، تبصره ماده ۱۴ این قانون با تصریح به اینکه «چنانچه رابطه علیت بین رفتار شخص حقوقی و خسارت وارد شده احراز شود، دیه و خسارت قابل مطالبه خواهد

بود...»، مسئولیت کیفری شخص حقوقی را نه بر اساس تقصیر فردی، بلکه بر پایهٔ مسئولیت سازمانی یعنی عملکرد خود شخص (عملکرد سیستمی) استوار نموده است. واقع امر آن است که در وقوع قتل و صدمات بدنی و حوادثی این چنین، معمولاً عوامل پیدا و پنهان معتابهی کنشگری می‌کنند و گاه سهم تقصیر فردی را تا حدی ناچیز تنزل می‌دهند^۱ به گونه‌ای که نمی‌توان رابطهٔ سببیت را بر مبنای فردگرایانه بنیان‌گذاری کرد و به ساختار شخص حقوقی وقعی ننهاد. از این رو، هر گاه بتوان صدمهٔ وارد شده را منبعت از اشکالات ساختاری و مستخرج از تقصیر شخص حقوقی دانست، تحمیل مسئولیت بر شخص حقوقی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود و این نکته‌ای است که از دید قانون‌گذار پنهان‌نمانده است. در نتیجه، ضابطهٔ منعکس در مادهٔ ۱۴۳ (انتقال مسئولیت از فرد به شخص حقوقی) در خصوص مسئولیت شخص حقوقی و محکومیت آن به پرداخت دیه، حاکم نیست و قاضی پرونده مکلف است رابطهٔ علیت را بین رفتار شخص حقوقی و پیامد آن جست‌وجو کند. از آنجا که جرمی چون قتل^۲ جرمی نتیجه‌محور^۳ است، اثبات ملازمهٔ عرفی میان فعل یا ترک فعل توأم با تقصیر و نتیجهٔ مجرمانه، برای محکومیت شخص حقوقی ضروری است و مقام قضایی مکلف به تحقیق دربارهٔ این موضوع است (عبداللهی، ۱۳۹۲: ۵۶-۵۷).

به رغم اهتمام مقررهای مذکور به مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی ناهمسانی و ناهمگونی بین دو مادهٔ ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی جدید و مادهٔ ۷۴۷ قانون مجازات اسلامی (بخش تعزیرات) آن هم در مقوله‌ای واحد پذیرفتنی نیست؛ برای مثال در مادهٔ ۷۴۷ جمع هر دو شرط «به نام» و «در راستای منافع شخص حقوقی» ضروری دانسته شده است، در حالی که در مادهٔ ۱۴۳ تحقق یکی از دو شرط مذکور برای مسئول شناختن شخص حقوقی، کافی ارزیابی شده است. نیز در صدر مادهٔ ۱۴۳ عبارت

۱. عوامل نهفته همان تصمیمات یا اقداماتی اند که نتایج زیانبار آن‌ها برای مدت طولانی آشکار نمی‌گردد و بلکه بر اثر ترکیب با عوامل خاصی که آشکارند، ظاهر خواهند شد. عوامل آشکار همان خطا و تخلفاتی هستند که آثار زیانبار مستقیم دارند و معمولاً افرادی مرتکب آن می‌گردند که در خط مقدم قرار می‌گیرند (برای مطالعهٔ بیشتر ر.ک: طاهری‌نسب، ۱۳۸۹: ۴۵-۶۳).

2. Homicide.

3. Crime of crime harmful consequences.

«اصل بر مسئولیت کیفری شخص حقیقی است» درج گردیده است،^۱ حال آنکه در ماده ۷۴۷ این عبارت مفقود است. همچنین قانون گذار در ماده ۷۴۷ در نحوه انتساب جرم به شخص حقوقی نسبت به ماده ۱۴۳ از نظریه‌های بیشتری بهره جسته است. دوم اینکه جایگاه شرایط مورد ذکر و مفاهیمی چون شخص حقوقی، انتساب جرم و سازوکارهای آن، مسئولیت نیابتی، مسئولیت مستقیم، نماینده و مدیر، در عموماً حقوق کیفری است و طرح آن‌ها در قلمرو حقوق جزای اختصاصی و مبحث جرایم رایانه‌ای ضرورتی ندارد. نظر به اینکه قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، مؤخر بر قانون جرایم رایانه‌ای به تصویب رسیده است، بایسته بود این گونه ناهماهنگی‌ها پایان یابد و به انسجامی درخور برسد.

نتیجه گیری

پس از درک ضرورت مسئولیت اشخاص حقوقی، چگونگی انتساب جرم به این اشخاص نیز دغدغه دیگری است که ضروری می‌نماید برای رفع آن ارائه طریق کرد. نظریه مسئولیت نیابتی از جمله راهکارهایی است که در نظام کیفری انگلستان برای حل این مشکل مطرح شد. مطابق این نظریه، اشخاص حقوقی به طور غیر مستقیم و با عاریه گرفتن عناصر جرم از خدمه خود مسئولیت می‌یابند. نظریه مزبور با این تعلیل که اشخاص حقوقی موجوداتی غیر واقعی‌اند که نه مغزی برای اندیشیدن دارند و نه فیزیکی برای رفتار کردن، فقط آن دسته از جرایمی را می‌توان به صورت نیابتی به آنان منتسب نمود که با مسئولیت مطلق هستند و برای تحقق، نیازمند عنصر معنوی نیستند. لاینحل ماندن مسئله انبوه جرایم نیازمند عنصر معنوی که از سوی اشخاص حقوقی رخ می‌دادند، قلمرو این نظریه را محدود کرد و انتساب اعمال خودسرانه خدمه به این

۱. نظر به اینکه قانون گذار در موضع جدید، اهلیت کیفری شخص حقوقی را پذیرفته و آن‌ها را جزو تابعان حقوق کیفری محسوب نموده است، اصل را بر مسئولیت کیفری شخص حقیقی گذاشتن، ناصواب به نظر می‌رسد. در حقوق مدنی نیز هیچ‌گاه از اصل بودن مسئولیت مدنی شخص حقیقی و فرع بودن مسئولیت کیفری شخص حقوقی سخنی به میان نمی‌آید. اشخاص حقوقی یا می‌توانند مرتکب جرم بشوند یا نمی‌توانند و اگر می‌توانند، پس باید مسئول و پاسخ‌گو باشند و این اصلی است که در حقوق جزای بیشتر نظام‌های حقوقی به رسمیت شناخته شده است.

اشخاص، دامنه آن را بیش از حد گسترش داد.

توسیع و تضییق غیر عقلانی شعاع مسئولیت اشخاص حقوقی بر پایه نظریه نمایندگی، زمینه ظهور نظریه همانندسازی یا شخصیت ثانوی را در حقوق انگلستان فراهم ساخت (دهه ۱۹۴۰). برابر این نظریه، اشخاص حقوقی از طریق مدیران ارشد و تصمیم‌ساز، قادر به ارتکاب جرایم نیازمند عنصر معنوی و انتساب مستقیم آن‌ها به خود هستند. هرچند این نظریه با پوشش جرایم اخیر، خود را از محدودیت نظریه مسئولیت نیابتی خارج ساخت، از انتساب جرایمی به آنان که در درون اشخاص حقوقی با مدیریت غیر متمرکز جوانه زده بودند قاصر بود؛ زیرا در سیستم‌های مشبک و پیچیده به واسطه تقسیم وظایف، بسیاری از تصمیمات روزمره توسط مدیران غیر ارشد گرفته می‌شدند و قصور مدیران ارشد قابل اثبات نبود.

ساختار پراکنده بسیاری از اشخاص حقوقی و ناتوانی نظریه همانندسازی در شناسایی فردی که بتوان اراده او را برابر اراده شخص حقوقی تلقی کرد، منشأ طرح نظریه تقصیر جمعی شد که معتقد است از جمع و تلفیق اعمال و نیات اعضای شخص حقوقی، عناصر مادی و روانی جرم منتسب به آن شکل می‌گیرد. پس اگر رفتار و قصد مجرمانه یکی از کارکنان برای تحقق جرم کافی نباشد، از تجمیع و برآیند رفتار و قصد مجرمانه کارکنان شخص حقوقی می‌توان به مسئولیت آن پی برد. با این وضع، چنانچه کارمند یک حوزه از فعالیت، از وضعیت کارمند قسمت دیگر مطلع نباشد، مؤثر در مقام نیست. از آنجا که این نظریه قادر است تا مشکل انتساب جرم به اشخاص حقوقی غیر متمرکز و متداخل را مرتفع نماید، مفید و قابل دفاع به نظر می‌رسد و به همین اعتبار می‌توان آن را مکمل نظریه‌های نیابتی و همانندسازی دانست.

فصل مشترک جملگی نظریه‌های مذکور پیروی از مدل مسئولیت اشتقاقی است؛ به این معنا که از طریق جست‌وجو در حالات روانی شخص یا اشخاص مرتکب جرم، به احراز مسئولیت شخص حقوقی می‌پردازند و برای اشخاص حقوقی، هویتی مستقل و منفک از اعضای خود قائل نیستند. رنگ باختن دیدگاه فرضی بودن ماهیت اشخاص حقوقی، ممانعت از گریز اشخاص حقوقی از مسئولیت در حالتی که احراز تقصیر فرد یا افرادی معین ممکن نیست و عدم جامعیت نظریه‌های پیش‌گفته، از جمله عواملی

بودند که برخی نظام‌های کیفری چون انگلستان را به پذیرش نظریه مسئولیت سازمانی سوق داد. این نظریه برعکس سایر نظریه‌ها، با اذعان به ماهیت مستقل اشخاص حقوقی، عنصر تقصیر را نه در پرتو تحقیق در شخصیت اعضای آن که بر پایه تفحص در سیاست، شیوه مدیریت و فرهنگ خودشان متظاهر می‌سازد. از این رو سیاست‌ها و اهداف این اشخاص الزاماً به اهداف و مقاصد اعضای آن‌ها تنزل نمی‌یابد و در نتیجه، اشخاص موصوف با اثبات اینکه اقدام فرد خاطی، خودسرانه و در تعارض آشکار با سیاست جاری آنان قرار داشته است، می‌توانند از خود رفع مسئولیت کنند.

قانون‌گذار ایران در به رسمیت شناختن مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی گام نخست را در سال ۱۳۸۸ و در قبال جرایم رایانه‌ای برداشت. این مصوبه با رویکردی واقع‌بینانه انتساب جرم به این اشخاص را نه بر پایه نظریه‌ای واحد که بر اساس سه نظریه نمایندگی، همانندسازی و مسئولیت سازمانی استوار نمود تا بدین‌سان احراز مسئولیت آنان در صور مختلف میسر گردد و با انسداد مواجه نشود. اشاره به انتساب اعمال و نیات کارمند و مدیر به شخص حقوقی، یادآور نظریه‌های نمایندگی و همانندسازی و اشاره به تأسیس شخص حقوقی برای فعالیت مجرمانه و یا انحراف فعالیت این شخص به این سمت، تداعی کننده نظریه مسئولیت سازمانی است (بندهای چهارگانه ذیل ماده ۷۴۷ قانون مجازات اسلامی، بخش تزییرات). با وجود این، با تعلیلی که صورت گرفت نتیجه گرفتیم که رویکرد این مقرر (بندد) نسبت به این نوع از مسئولیت به دلیل حاکمیت مسئولیت اشتقاقی بر بندهای الف تا ج آن، جامع نیست.

با تصویب قانون مجازات اسلامی در تاریخ ۱۳۹۲/۲/۱، گام دوم در قبال پذیرش فراگیر مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی برداشته شد تا نقطه عطفی در تاریخ قانون‌گذاری ایران محسوب شود. هرچند گسترش دامنه جرایم قابل ارتکاب اشخاص حقوقی به فراتر از جرایم رایانه‌ای، مزیت قابل اذعان این مصوبه است. این مقرر در تبیین ضوابط حاکم بر مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی و چگونگی انتساب تقصیر به آنان (ماده ۱۴۳) همه‌جانبه عمل نکرده است و ایجاب می‌نماید که از جهات گوناگونی اصلاح گردد؛ از جمله آنکه:

۱. قانون‌گذار در ماده ۱۴۳ مسئولیت کیفری شخص حقوقی را بر پایه یکی از دو شرط ارتکاب جرم (به نام) یا «در راستای منافع آن» بنا نهاده است، در حالی که در

ماده ۷۴۷ تعزیرات (جرایم رایانه‌ای) اجتماع هر دو شرط مزبور برای تحقق مسئولیت این اشخاص ضروری دانسته شده است. بر اساس استدلال این جستار اجتماع هر دو شرط مذکور عقلانی‌تر به نظر می‌رسد.

۲. ماده ۱۴۳ از رهگذر احراز مسئولیت فردی و اشتقاق آن به شخص حقوقی آن را مسئول می‌داند و این بدان معناست که شخص حقوقی هنوز از منظر قانون‌گذار کیفری موجودی فرضی است که فی‌نفسه و مستقل از اعضای خود نمی‌تواند مسئول شناخته شود. از آنجا که امروز در بسیاری از نظام‌های حقوقی مثل انگلستان از نگرش فرضی بودن شخص حقوقی بر اساس واقعیت و ضرورت اجتماعی فاصله گرفته شده است، شایسته است در اصلاحات آتی قانون، این مهم مدنظر مقررین ایران قرار گیرد تا بر همین پایه، زمینه پذیرش نظریه مسئولیت سازمانی به مفهوم اصیل خود، مساعد گردد.

۳. مسئولیت ترسیم‌شده در ماده ۱۴۳ نسبت به هر دو مسئولیت نیابتی و همانندسازی نظام انگلستان موسع‌تر است. وسیع‌تر نسبت به مسئولیت نیابتی از این جهت که هر دو جرایم مادی و نیازمند عنصر معنوی را پوشش می‌دهد و وسیع‌تر نسبت به همانندسازی از این حیث که رفتار مجرمانه مطلق نمایندگان شخص حقوقی را صرف‌نظر از مرتبه و موقعیت شغلی آنان، به شخص حقوقی منتسب می‌کند، در حالی که شایسته بود با توجه به نوع جرایم، تفکیک مزبور مدنظر قرار می‌گرفت، به گونه‌ای که در ارتکاب جرایم با مسئولیت مطلق، رفتار عموم نمایندگان و در ارتکاب جرایم نیازمند عنصر معنوی خاصه جرایم مهمی چون کلاهبرداری و قتل، رفتار اعضای تصمیم‌ساز، تأثیرگذار و هدایتگر به شخص حقوقی نسبت داده شود. همچنین شایسته بود که از مسئولیت سازمانی نیز استقبال شود تا در جایی که احراز مسئولیت فردی ممکن نیست، بتوان شخص حقوقی را به خاطر سیاست جرم‌زایش مسئول شناخت.

۴. اهتمام به مسئولیت سازمانی و فرهنگ اشخاص حقوقی از سوی قانون‌گذار، خواهد توانست به اشخاص مزبور این امکان را بدهد تا با دفاع از خود مبنی بر اینکه رفتار مجرمانه نماینده در تقابل با سیاست صریح سازمانی آنان بوده و به علاوه در جلوگیری از بروز چنین اعمالی از هیچ تدبیری فروگذار نکرده‌اند، خود را از اتهام اتسای تبری کنند. چنان که گفته شد، این وضعیت نافی مسئولیت فردی اعضای متخلف نخواهد بود.

کتاب‌شناسی

۱. آندروت، ولفگانگ، تاریخ جنبش‌های کارگری اروپا، ترجمه ناهید فروغان، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۸۵ ش.
۲. اردبیلی، محمد، حقوق جزای عمومی، چاپ بیست و ششم، تهران، میزان، ۱۳۹۱ ش.
۳. اشتیاق، وحید، «مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در لایحه قانون مجازات اسلامی»، مجله پژوهش‌های حقوقی، سال هفتم، شماره ۱۳، ۱۳۸۷ ش.
۴. امیدی، جلیل، مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی، سابقه، دیدگاه‌ها و انعکاس در قوانین کشورهای اسلامی، یادنامه شادروان دکتر نوربها، تهران، ۱۳۹۱ ش.
۵. براون، بررسی خط‌مشی کلی حاکم بر حقوق انگلستان، ترجمه حسین رحیمی خجسته، چاپ چهارم، تهران، مجلد، ۱۳۹۰ ش.
۶. حسنی، محمدحسن، مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی، رساله دکتری، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۹ ش.
۷. حسین جانی، بهمن، اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری، تهران، مجلد، ۱۳۸۹ ش.
۸. خرم‌آبادی، احمد، مسئولیت ارائه‌دهندگان خدمات اینترنتی، تهران، دادیار، ۱۳۹۱ ش.
۹. رفیع‌زاده، علی، مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی عمومی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۲ ش.
۱۰. طاهری‌نسب، سیدزیدالله، رابطه علیت در حقوق کیفری ایران و انگلستان، چاپ دوم، تهران، دادگستر، ۱۳۸۹ ش.
۱۱. عیسانی تفرشی، محمد، مباحث تحلیلی از شرکت‌های تجاری، تهران، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۶ ش.
۱۲. کلارکسون، کریستوفر ام. وی، تحلیل مبانی حقوق جزا، ترجمه و توضیح حسین میرمحمدصادقی، تهران، جنگل، ۱۳۹۰ ش.
13. Acquaaah-Gaisie, Gerald, "Corporate Crimes: Criminal Intent and just Restitution", *Australian Journal of Corporate Law*, Vol. 13, 2001.
14. Ashworth, Andrew, *Principles of Criminal Law*, Oxford Press, 1992.
15. Child, Penny, *Nutcases Criminal Law*, 4th ed., London, Sweet & Maxwell, 2005.
16. Field, Stewart & Nico Jorg, "Corporate Liability and Manslaughter: Should We Be Go Dutch?", *Criminal Law Review*, Vol. 1, 1991.
17. Harding, C., *Criminal Enterprise: Individuals, Organizations and Criminal Responsibility*, Cullompton, UK, 2007.
18. Husak, Douglas N., "The Nature and justifiability of Nonconsummate offences", *Arizona Law Review*, Vol. 37, 1995.
19. Jefferson, Michael, *Criminal Law*, 5th ed., London, Longman Pearson Education Limited, 2001.
20. Johnson , Chris W., *Ten Contentions of Corporate Manslaughter Legislation: Public Policy and the Legal Response to Workplace Accidents*, 2008.

21. Keulen, Berend F. & Erik Gritter, *Corporate Criminal Liability in the Netherlands*, Springer Science & Business Media B.V. 2011.
22. Leigh, L.H., "The Criminal Liability of Corporations and Other Group", *Ottawa Law Review*, Vol. 9, 1977.
23. Matthews, Richard, *Blackstone's Guide to the Corporate Manslaughter and Corporate Homicide Act 2007*, 1st ed., London, Oxford University Press, 2008.
24. Moore, Michael S., *The moral and metaphysical Sources of the Criminal law*, 1989.
25. Nanda, Ved P., *Corporate Criminal Liability in the United States: Is a new Approach Warranted?*, Springer Science & Business Media B.V. 2011.
26. Pieth, Mark & Radha Ivory (Eds.), *Corporation Criminal Liability: Emergence, Convergence, and Risk*, Series: Ius Gentium: Comparative Perspectives on Law and Justice, Vol. 9, Springer, 2011.
27. Robinson, Allens Arthur, *Corporate Culture as a Basis for the Criminal Liability of Corporations*, 2008.
28. Sahlool, Jalal Hashim, *Corporate Criminal Liability: A Comparison between the Law in the United States and Saudi*, Thesis of PhD, University of Kansas, Apr. 1, 2013.
29. Wells, Celia, *Corporate Criminal Liability in England and Wales: Past, Present and Future*, Springer Science & Business Media B.V. 2011.
30. Wells, Celia, *Corporation and Criminal Responsibility*, 2nd ed., Oxford University Press, 2001.

إسناد المسؤولية الجزائية إلى الأشخاص المعنوية (الاعتبارية)

في نظام إيران وإنجلترا الجزائي

- محسن الشرفي (طالب في مرحلة الدكتوراه بفرع قانون العقوبات وعلم الإجرام)
- محمّد جعفر حبيب زاده (أستاذ بجامعة تربية المدرّس)
- محمّد عيساي تفرشي (أستاذ بجامعة تربية المدرّس)
- محمّد فرجيه (أستاذ مساعد بجامعة تربية المدرّس)

لا ريب أنّ عدم كفاءة ضمانات الإجراءات الإدارية والمدنية على غرض رقابة النشاطات الخطرة للأشخاص المعنوية (الاعتبارية)، ألجأ النُظُم القانونيّة لبعض البلاد كإنجلترا -من القرن ١٩ وأخيراً إيران من ١٣٩٢/٢/١- على أن تعترف بالمسؤولية الجزائية للأشخاص المعنوية وذلك بسبب أدلة، منها: واقع علم الإجرام ومشابهة مبادئ تسليم المسؤولية المدنية والمسؤولية الجزائية لهذه الأشخاص، الدقة الكبيرة للأعضاء والمساهمين في اختيار المدراء وصعوبة معرفة الأشخاص المعنوية المقصّرة. لكن قبول وتسليم هذه المسؤولية يتبع طرح هذا السؤال الرئيس وهو أنه ما هو الضابط في إسناد الجريمة إلى الشخص المعنوي؟ وكيف يمكن إسناد عنصر التقصير إلى هذا الموجود الاعتباري؟ إنّ النظرية الحقوقية حول كيفية إسناد الجريمة إلى الشخص المعنوي لا تخضع لنموذج واحد ومنهج فريد. فبعض هذه النماذج كالمسؤولية النيابية المعولة على مبدأ النيابة، تعترف بالمسؤولية غير المباشرة للشخص المعنوي. وفي المقابل، عدد آخر من النماذج كنظرية إيجاد المشابهة والنظرية السياسية للشخص الاعتباري أو المعنوي تصوّبان المسؤولية بشكل مباشر صوب هذا الموجود الاعتباري. المادة الراهنة تتركز على الإجابة عن هذه الشكوك والتساؤلات وكذلك مناقشة ومعالجة النظامين المذكورين وفرض هذه الدراسة يتمحور على أنّ النموذج الأنسب من المسؤولية هو النموذج المعول على مبدأ القصور النظامي.

المفردات الرئيسية: الشخصية المعنوية (الاعتبارية)، الجريمة، القصد والإرادة، المسؤولية غير المباشرة، المسؤولية المباشرة.